

در شناخت استوره، حماسه و قصه

۱) استوره بازگویی و در بن خود بازآفرینی کارهایی ست که مردم روزگاران گذشته می پنداشتند در زمان بی آغاز و بی انجام (Ilo Tempora) روی داده و درباره ایزدان و آفریدگان و پیوند میان ایشان است. نیز استوره نشاندهنده جایگاه آدمیان در این جهان است. این بازگویی و بازآفرینی، کاری ست ورجاوند. استوره پدیده ای ست کارکردی و کاربرد آن در پاسخ دادن به نیازهای روان تنی انسان است. استوره جهانبینی انسان روزگار کهن است و انگیزه و پایه رفتارهای گروهی و ساختارهای همگانی. پس «نمونه بنیادی» ست. * (Archetype) استوره توان فرا خواندن نیروی خوب و دوستار را در دسترس باورداران می گذارد. ازینرو استوره همواره با برگزاری آیینهای پیوسته به خود بازگویی می شود. برای نمونه، استوره سیاوش که آیینهای آن در فارس به نام «سووشون» و در بختیاری به نام «گرمسیری» تا روزگار ما پاییده است.

گاهی می شود که استوره خود فراموش شود، با این همه آیینهای آن همچنان پا بر جا بماند، همچون پرهیز از آلودن آب روان در گیلان یا سوگند به آب رود در بختیاری که در بن خود گونه ای بزرگداشت ایزد بانو «ناهیتا» ست. نیز گاهی می شود که استوره ای همراه آیینهایش از یادها برود با این همه، چارچوب فراهم آمده از آن همچنان بر ناخودآگاه گروهی چیره باشد، همچون سه رنگ سرخ و سفید و سبز درفش ایران که هر یک رنگ ویژه پوشاک سه پایه مردمی ایرانیان باستان یعنی آرتشتاران، دینیاران و کشاورزان بود.

۲) حماسه بازگویی پهلوانی شاهان، بزرگان و فرمانروایان است. این پهلوانی ها همه در روزگاری کهن روی داده است. با این همه بیشترین آغازین و ازلی نیست، درست بازگونه استوره که همواره آغازین است. گاهی حماسه درباره روزگاری تاریخی ست، نوتر یا کهنتر، همچون بخش ساسانیان در شاهنامه. حماسه هم کمابیش پشتیبان رفتار و ساختار گروهی مردم است، در روزگار پدیدار گشتن و روی دادنش. بدین روش که در بسیاری حماسه ها از نمونه های رفتاری و بنیادهای گروهی و ارزشهای همگانی نشانه ها می توان یافت. به دیگر سخن سامانه ای برای ارزشگذاری و ارزیابی همگانی پدید می آورد. بازگویی حماسه با آیین ویژه ای همراه نیست. حماسه، نه

چون استوره، در زمان ویژه ای هم بازگویی نمی شود. حماسه را می توان هر کجا و هر زمان بازگویی کرد. با این همه همانندیهای بسیار میان حماسه و استوره می توان یافت، و پر دور نیست که حماسه را هم همچون استوره گونه ای جهانبینی بشماریم. یا گونه ای آرمان _ شناخت. ازینرو می توان دریافت که چرا حماسه گاهی

برداشتهای جهانشناختی دارد. یعنی همچون استوره پدیده ای فلسفی در خود دارد. رویهمرفته، حماسه بیشتر آرمانگرایانه (ایده ئو لوژیک) است تا چیزهای دیگر. حماسه و استوره زمانهای بسیار با یکدیگر پیوند دارد: در هر دو پیوند ایزدان و پهلوانان سرنوشت ساز است و فرجام کارها را پدید می آورد. حماسه با استوره داد و ستد هم

دارد، گاهی ایزدان به گونه‌های شاهان پدیدار می‌شوند و گاه شاهان در گذر زمان خدا می‌شوند. برای نمونه شاهان پیشدادی که ایزدانند و شاه می‌شوند و جمشید شاهی ست که در فرجام خدا می‌شود.

*برابر نهادهای چندی برای این واژه در فارسی پیشنهاد شده است که «خاطره‌آزلی» «کهن نمودگ» و «کهن‌الگو» را از آن میان می‌توان یاد کرد. بنا به تعریف هیچ یک از این برابر نهادها را نمی‌توان علمی و درست دانست.

۳) داستانهای پهلوانی، یکی از پدیده‌های در خور، نگرش داستانهای پهلوانی مردمی ست که زیر نام «یاری» و جوانمردی ساخته می‌شود. هرچند این گونه داستانها در نگاه نخست حماسی می‌نماید به هیچ روی چنین نیست، و با داستانها و بازگویی‌های حماسی پیوندی ندارد. هر چند زمان روی دادن این‌ها هم کهن است، هیچ رنگ و روی اشرافی ندارد. این گونه داستان‌ها یکسره با مردم میانه‌پایگان مردمی پیوسته و از ایشان است. شاید این روش راهی برای همانند سازی با "بزرگان" / اشراف بوده و یا ترفندی برای پدافند مردم میانه‌شهر نشین در برابر زمینداری بزرگ. باید یاد آور شد که سر آغاز اینگونه داستانسرایی در روزگاری ست که شهرها در دامان زمینداری بزرگ اند و همزمان در بالندگی و گسترش. به دیگر سخن، زمینداران و سپهر زمینداری شهرها را گرد فروگرفته است. پس شهر / شهرنشینی و فرهنگ بر آمده از آن باید به شیوه‌ای از خود پدافند کند. ازینرو، به راستی، این داستان‌ها همان جهانبینی پدافندی شهرنشینان در برابر زمینداران و بزرگان می‌نماید. پس می‌توان گمان برد و پذیرفت که ریشه‌بسی از این گونه داستان‌ها به روزگار اشکانیان باز می‌گردد. از درخشان‌ترین نمونه‌های این گونه داستان‌ها، داستان نامبردار "سمک‌ایار" است. به هر روی زبان این داستان‌ها نه چون زبان استوره به نمادگویی می‌گراید و نه چون زبان حماسه توفنده است و پر فر و شکوه.

۴) قصه، بازگونه‌ی استوره و حماسه بی‌زمان است و به سادگی در گذشته روی داده است. قصه، کمابیش، از آن گروهی ویژه از مردم هم نیست و یا از آن بخشی و برشی از ایشان هم نه. با این همه قصه نه تنها همچون استوره و حماسه نمونه‌های رفتاری و داوری در خود دارد، که سامان دهنده‌ی پیوندها میان آدمیان و کاهنده‌ی برخوردهای سخت و آسیب‌رسان در میان ایشان است.

۵) حماسه و تاریخ، مردم روزگار گذشته حماسه را همان تاریخ خود می‌انگاشتند، با این همه نه چنین است. در بیشتر زمان‌ها حماسه هیچ پیوندی با تاریخ نداشته است. حماسه شاید گاهی یادآوری گنگ و دوری از تاریخ در خود داشته باشد و به گونه‌ای بازگوکننده رویدادها و، بی‌گمان، به روشی گزافه‌گویانه. همچون نبرد اردشیر بابکان و کرم هفتواد که در چارچوبی حماسی آمده است. هر چند که این حماسه / تاریخ بنی استوره‌ای دارد و همان استوره‌ی کهن اژدهاکشی و آزاد کردن آبهاست، همچون استوره‌ی رستم یا گرشاسب و مانده‌های آن. به هر روی، می‌توان گفت که حماسه در پی آوردن نمونه‌های تکی و گروهی ست که بزرگداشته و ورجاوند

است، و کار تاریخ به یاد داشتن و نگاشتن رخدادهایی ست که به راستی روی داده است. ازینرو می توان گفت که تاریخ یادداشت می کند و حماسه آرزو. حماسه نمونه پهلوانی، درستکاری و رفتار نیکوی مردموار، و بسا بر پایه کارهای ایزدان را در میان می آورد و کاری به نگارش تاریخ ندارد. رویهمرفته بر آیند سخن آنکه:

- استوره، حماسه و قصه همه در روزگار گذشته روی داده است.
- استوره، ازلی و از آن ایزدان و ایزدشدگان است.
- حماسه در روزگار کهن و آغاز قومیت گروه پدیدار شده است.
- حماسه ویژه پهلوانان، بزرگان و سران است.
- حماسه برای بازگویی و ارج نهادن دلیری، سربلندی، شکوه و بزرگی ست.
- قصه برای بازگویی کارهای همهء مردم از هر کجای پایگان مردمی ست.
- استوره و حماسه با یکدیگر داد و ستد دارد، همچون استورهء سیاوش و حماسهء سیاوش.

حماسه در گذر روزگاران در چهرهء ادبی هم پدیدار می شود مانند این سرودهء حافظ:

همان منزل است این جهان خراب که دیدست ایوان افراسیاب همان مرحله ست این بیابان دور که گم شد درو
لشگر سلم و تور حماسه و داستانهای حماسی در اندیشه و کارهای همهء سراینندگان و نویسندگان و فیلسوفان
ایرانی کارگر افتاده بازتاب یافته است، همچون سعدی، حافظ، مولوی و سهروردی، که در کار این یکی چهره ای
نمادین هم یافته است* .

*این نوشتار برگرفته از سخنرانی نگارنده در شورای کتاب کودک، تهران، ۲۴ مهر ۱۳۶۹ برای بزرگداشت سال
جهانی فردوسی ست.

پیوست:

منطق استوره

چند دهه پیش استوره شناس بزرگ، ارنست کاسیرر آلمانی، نکته ای را دریافت و روشن ساخت: ساختار اندیشهء
نژاد انسان منطقی ست، هر چند از روزگاری به روزگاری این منطق می شود ناهمگن باشد، با این همه همچنان
منطقی ست. ازینرو وی به روشنی استوره ها را دارای منطق دانست. نمونه ای از آنچه در این زمینه در استوره
های ایرانی یافته ام چنین است:

در استوره گفته شده است که سیاوش را برای پروریدن به رستم سپردند، و چرا؟ زیرا:

۱) سیاوش گیاه است، ایزد گیاهی ست*، آیینهای سوگ او، سووشون در فارس و گرمسیری در بختیاری، در پایان فصل کشت و آغاز سرما و مرگ گیاهان برگزار می شود. گیاه سوخته است، از همین نامش مرد سیاه یا مرد دارنده اسب سیاه است.

۲) رستم، هم نامش آب است، «رؤته. اوز. تخمن» = (rauta.uz.taxman) (رودخانه به بیرون روان)، و هم آزاد کننده آبهاست، اژدها کش است**.* پس این نکته را می توان در میان آورد و پذیرفت که حاجی فیروز بازگشت سیاوش به زندگی ست: که مرد است. چهره سیاه کرده، که همان گیاه سوخته است، قرمز پوش، که نماد بازگشت خون و زندگی به تن اوست، آوازهای شادمانه می خواند، به شادباش بازیابی زندگی و مزدگانی می خواهد، به انگیزه و نشانه بازگرداندن زندگی به جهان و جهان گیاهی.

*این نکته را چهل سالی پیشتر شادروان مهرداد بهار دریافت.

**رئوته _ اوز _ تخمن rautah- uz taxman رودخانه به بیرون روان درست می نماید. زیرا رستم اژدها کش است یعنی آزاد کننده آبهاست و سیاوش ایزد گیاهی را برای پروریدن به او می سپرد. نام مادر و پدر مادرش _ رودابه و مهراب _ نیز گمان می رود با آنها پیوند داشته باشد. همچنانکه نام پسرش سرخاب/ سهراب. افزون بر پیوندش با آنها دیگر نشانه ها در استوره رستم به روشنی نشاندهنده خاستگاه مادر تباری / زنسالارانه استوره است.

آیین چیست، تراداد (سنت) چیست؟

۱- آیین:

کارهای نمادین، شناخته شده و رایجی هستند که در جامعه های انسانی برای بهره گرفتن از نیروهای فرا سپهری (طبیعی) = (آبرگر*) برگزار می شوند.

آیینها به فراخور رویدادی نهاده (معین) در زمان پیش بینی شده و به گونه ای یکنواخت و ناگذر (بلا تغییر) برگزار می شوند همچون نوروز یا سبزه گره زدن و یا روش سوگواری. آیینها کمابیش همواره بر پایه استوره ای پدید آمده اند. «منطق» آیینها در استوره های بنیادگذار آنهاست. چون استوره ورجاوند یا مقدس انگاشته می شود هیچ دگرگونی ای در برگزاری آیینها پذیرفته نیست زیرا پیش انگاره درباره هر استوره آن است که ایزدی در زمان بی آغاز و بی انجام، *ilo tempora*، آن را انجام داده یا پایه گذاری کرده است. ازینرو باید بی کم و

کاست همچون نمونه ایزدی باز سازی شود تا مقدس باشد، ایزدی باشد. در گفتار رایج گفته می شود این یا آن کار «شگون» دارد یا ندارد. این گفته در بُن خود از ایزدی بودن یا نا ایزدی بودن و به دیگر سخن از مقدس یا نامقدس بودن کارها و ... می گوید.

رهبری و برگزاری آیین‌ها می‌تواند به دست کسانی برگزیده آن جامعه (مانند کاهنان، غیب‌گویان، جادوگران و ساحران و شمن‌ها) باشد یا مردم عادی نیز آن را انجام دهند. همچنین می‌شود آئین‌ها به گونه آشکار یا پنهان انجام شوند.

۲- تراداد یا سنت:

سنت یا تراداد باور یا رفتاری است که در یک گروه یا جامعه از که پشت در پشت ترا برده / منتقل می‌شود، معنایی نمادین یا ارجی ویژه دارد و ریشه آن به گذشته برمی‌گردد. تعطیلات همگانی و نیز پوشاک غیرمنطقی ولی به دید اجتماعی معنی‌دار (مانند کلاه‌مویی که قضات در برخی کشورهای باختری در دادگاه‌ها بر سر می‌گذارند) نمونه‌هایی برجسته از تراداد هستند. حتی هنجارهایی همچون سلام و دست دادن نیز کاری ست ترادادی یا برخاسته از سنت. سنتها می‌توانند در گذر هزاران سال زنده بمانند یا اینکه گسترش پیدا کنند. سنتهایی هم هستند که به انگیزه های سیاسی یا فرهنگی در گذار کوتاهی از زمان پدید آمده اند. برخی زمینه‌های پژوهشی دانشگاهی همچون مردم‌شناسی و زیست‌شناسی نیز واژه سنت یا تراداد را در زمینه آکادمیک ویژه خود به کار می‌برند.